

یهودیان مسلمان شده یا از نسخ صحیح تورات اخذ گردیده، می‌توان به صحتشان ظن قوی داشت. در تورات به نسب موسی (ع) و یعقوب و سبطها و نیز سلسله نسب آنان تا به آدم صلوات‌الله علیه توجه شده است. اگر تورات منسوخ شده باشد نسب و داستان چیزی نیست که منسوخ گردد. آنچه مهم است این است که در پی یافتن نسخه‌های صحیح و روایات معتبر باشیم.» بنابراین مترجم ترجیح داد به جای کردلاعمرو و المرذاذ و اطفیر و اهلیقاما و رزیافیل که در متن آمده و دستخوش چند بار تحریف و تصحیف شده، برطبق روایت عهد عتیق، کدرلاعمرو و المرذاذ و فوطیفار و اهلویامه و زرو بابل و امثال آن بیاورد. البته روایت متن کتاب هم برای حفظ امانت یک یا دو جا در زیر صفحه آمده است.

در ضبط نام قیصرها و سرداران رومی و امثال آنان، کوششی به عمل آمده که تا جایی که میسر بوده ضبطهای اصلی آنها - باز هم به وصیت خود ابن خلدون - آورده شود. البته آنجا که کبوجیه یا کنبوجیه قمبسیس و شارلمانی قارله می‌شود مترجم نتوانست ضبط درست همه اعلام متن را بیابد. چنانکه مشهود است به نامهای تحریف و تصحیف شده یک دو بار در ذیل صفحات اشارت رفته است. این نکته نیز درخور ذکر است که این تجاسر تنها در قلمرو بعضی نام‌ها است. نه مکانها. بنابراین اشیلیه و صقلیه حتی جرجان و جرفاذقان همچنان بر جای خود محفوظند.

در قسمت تاریخ اسلام و ایران نیز تصحیف اعلام و بریدگیها و جاهای سفید در متن و درهم‌ریختگیها بسیار است. مترجم برای رفع این نقائص و نواقص تا وقایع سال ۳۰۲ را که پایان تاریخ طبری است، از روی آن تصحیح کرده است. این کتاب را علاوه بر دخویه و یاران خاورشناس او محمد ابوالفضل ابراهیم به‌شیوه امروزی تصحیح کرده و چاپ دارالمعارف مصر است. به‌ظن قوی بهترین چاپی است که تاکنون از تاریخ طبری شده است. در ضمن به‌سیره ابن هشام به تصحیح مصطفی السقا و ابراهیم الایاری و عبدالحفیظ شبلی و نیز ترجمه آن سیرت رسول‌الله به تصحیح استاد دکتر اصغر مهدوی - هر جا که مؤلف به آن اشارت کرده - رجوع شده است. و از سال ۳۰۲ به بعد وسیله تصحیح متن، تاریخ الکامل ابن اثیر به تصحیح تورنبرگ بوده است. در این موارد هر جا متن سفید بوده یا گسستگی در مطلب بوده که حکایت از افتادگی به‌هنگام استساخ یا علل دیگر داشته، از روی این متون تکمیل و میان دوقلاب [] گذاشته شده است.

ابن خلدون به‌هنگام سخن از انساب عرب و بربر، از ابن حزم یا جمهره یاد

می‌کند که مرادش جمهرة انساب العرب، ابن حزم است. خوشبختانه از این کتاب نیز علاوه بر لوی پرونسال، چاپی منقح و مصحح به همت عبدالسلام محمد هارون فراهم آمده که بسیاری از مشکلات بدان گشوده شده و بسیاری از غلطها تصحیح گردیده است.

در باب وقایع خلافت امویان اندلس و عیدیان و به طور کلی آنچه به مغرب و افریقه و مصر مربوط می‌شود، علاوه بر الکامل ابن اثیر از چاپهای تصحیح شده النجوم الزاهرة ابن تفری بردی و المقتبس ابن حیان و البیان المغرب ابن عذاری و الحلة السیراء ابن الابار و المغرب فی حلی المغرب مدد گرفته شده. بنابراین مترجم می‌تواند ادعا کند که این ترجمه - به شرطی که مطلبی را غلط ترجمه نکرده باشد یا غلط چاپی نباشد - از چاپهای موجود کتاب العریبه صحت نزدیکتر است.

با این همه مترجم تردید ندارد که کار او در این ترجمه بدان پایه رفیع نرسیده که موجب خرسندی و رضای خاطر اهل کمال قرار گیرد. پس از کرم اخلاق آن بزرگان نه بدیع می‌نماید و نه بعید که در رفع نقایص مترجم را مدد فرمایند. همچنین از اولیای محترم پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی که وسایل طبع این کتاب را فراهم آورده‌اند سپاسگزار است.

والسلام

عبدالمحمد آیتی

بیست و هشتم مهرماه یک‌هزار و سیصد و شصت و سه هجری شمسی

## مَا خَذَ مَقْدَمَهُ

- \* تاریخ العبر. ابن خلدون. جلد هفتم. بولاق.
- \* مقدمه ابن خلدون. ترجمه محمد پروین گنابادی. جلد اول. بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- \* الضوء اللامع. شمس الدین محمد بن عبدالرحمان السخاوی جلد چهارم. لبنان. دارالمکتبه الحیاء
- \* تاریخ فلسفه در جهان اسلامی. حنا الفاخوری و خلیل الجر ترجمه عبدالمحمد آیتی. انتشارات زمان
- \* فلسفه تاریخ ابن خلدون. محسن مهدی. ترجمه مجید مسعودی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

## در اخبار عرب و نژادها و دولتهایشان

### از آغاز خلقت تا این زمان

در این بخش ذکر معاصرانشان از مشاهیر امم، چون سریانیان نبطیان و کلدانیان و ایرانیان و قبطیان و بنی اسرائیل و یونانیان و رومیان آمده است. نیز به اخبار دولتهایشان پرداخته شده ولی پیش از آغاز کردن مطلب دو مقدمه می آوریم: یکی در امم و انساب مردم جهان و دیگر در کیفیت اوضاع انساب در این کتاب.

## مقدمه نخستین

### در امام عالم و اختلاف نژادهایشان و سخنی کلی در انساب آنان

بدان که خدای سبحانه و تعالی، این جهان را به مخلوقاتش آبادان ساخت و فرزندان آدم را گرامی داشت به اینکه آنان را خلیفه خود در روی زمین گردانید و به حکمت کامله خویش در سراسر آن بپراکند و تا آیات قدرت خود را آشکار سازد امتهای و نژادهایشان را گونه گونه ساخت؛ هرچند از جهت زبان و رنگ گونه گون شدند، و از جهت سیر و مذاهب و اخلاق و نیز از جهت نحلها و دینها و اقلیمها و جهتها از یکدیگر جدا شدند یکدیگر را به پایمردی انساب خود بشناختند. پس بعضی عربانند و بعضی ایرانی و رومی و بعضی از بنی اسرائیل و بربر یا سقلابی و حبشی و زنگی. بعضی از مردم هندند و بعضی از مردم بابل و چین و یمن و مصر و مغرب. بعضی مسلمانند و بعضی نصرانی و یهودی و صابی و مجوس. برخی بادیه نشینند که خیمهها و حلهها<sup>۱</sup> دارند و بعضی شهر نشینند که در شهرها و دیهها و قلعهها زندگی می کنند. بعضی بدویانند و صاحب قبایل و عشایرند و بعضی اهل یک شهر. نیز برخی عربند و اهل بیان و فصاحت و برخی که سخن گفتن به زبان تازی نتوانند، بلکه به عبرانی و فارسی و یونانی و لاتینی و بربری سخن می گویند. همچنین نوع بشر در اجناس و احوال و السنه و الوان گوناگون شده اند، تا امر خداوند در آبادانی زمینش تمام شود. بدین سان که هر یک نیازی از نیازهای زندگی را بر حسب خصوصیات و عقاید و افکار خود بر آورد و روزی خود فراچنگ آورد و آثار قدرت و عجایب صنعت و نشانه های وحدانیت خداوند آشکار شود که هر آینه در آن نشانه هایی است برای مردم جهان.

---

۱. گروهی از مردم که به جایی گرد آمده باشند. جای اجتماع (متهی الارب)

بدان که ممیز گردانیدن نژادها و امتها از راه نسب، بدان سبب که سلسلهٔ انساب در طول زمان فراموش می‌شود و رشته آن گسسته می‌گردد، ضعیف‌ترین شیوهٔ شناسایی است.

از این روست که بسیار اتفاق می‌افتد که در سلسلهٔ نسب یک ملت یا یک نژاد در یک ملت، اختلافات بسیار رخ می‌دهد. چنانکه در نسب بسیاری از مردم جهان چون یونانیان و ایرانیان و بربرها و قحطانیان از اعراب، چنین شده است. و چون انساب مختلف باشد آراء و عقاید دربارهٔ آنها نیز مختلف گردد و دعویهای متباین پدید آید و هرکس برای اثبات مدعای خود از احوال و قراین زمانی و مکانی شواهدی می‌آورد و از خصایص قبایل و علامات ملتها و فرقه‌هایی که در میان آنها زیسته است و آن خصایص در میان آنها از پی یکدیگر منتقل شده است سود می‌جوید.

از مالک - رحمه الله تعالی - دربارهٔ مردی سؤال کردند که نسب خود را تا آدم می‌شمرد، مالک این کار را ناخوش داشت و گفت که: او این را از کجا می‌داند؟

و نیز او را گفتند که شخصی نسب خود را تا اسماعیل می‌شمارد. گفت: چه کسی او را از این آگاه کرده است. و بسیاری از علمای سلف چنین اعتقادی داشتند. نیز مالک کراهت داشت که برای انبیاء نسب‌نامه آورند و مثلاً بگویند: ابراهیم پسر فلان، پسر فلان. هرکس چنین می‌کرد، می‌پرسید: چه کسی او را از این آگاه کرده است؟ یکی از ایشان چون این آیه را شنید که «والذین من بعدهم لایعلمهم الا الله» گفت: پس نسب‌شناسان دروغ‌گویند. و نیز به حدیث ابن عباس احتجاج کرده‌اند که گفته است: پیامبر (ص) چون نسب بزرگوارش به عدنان می‌رسید می‌گفت: نسب‌شناسان از اینجا به بالا دروغ گفته‌اند. و نیز بدان احتجاج کرده‌اند که علم انساب چیزی است که نه در دانستن آن سودی هست و نه در ندانستش زیانی. و از این قبیل استدلالها.

بسیاری از ائمهٔ محدثان و فقها، چون ابن اسحاق و طبری و بخاری، شمردن انساب را جایز دانسته و از ذکر آن کراهت نداشته‌اند و به عمل سلف احتجاج می‌کرده‌اند که ابوبکر (رض) در میان قریش از همه نسب شناستر بود و نسب قریش و مضر را بلکه سایر عرب را از همگان نیکتر می‌شناخت. همچنین ابن عباس و جیرین مطعم و عقیل بن ابی طالب از نسب‌شناسان بودند. بعد از اینان ابن شهاب و زهری و ابن سیرین و بسیاری از تابعین در این طریق گام زده‌اند. زیرا در بسیاری از مسائل شرعیه چون تعصیب وراثت و ولایت نکاح و عاقله در دیات بدان نیاز بود. نیز دانستن نسب پیامبر (ص) و اینکه او قرشی و هاشمی است و نخست در مکه بود سپس به مدینه مهاجرت کرد، از واجبات ایمانی است و جاهل بدان، معذور نباشد. و چنین است خلافت در نظر کسانی که نسب را در آن شرط می‌دانند. همچنین کسانی که میان عرب و غیرعرب در آزادی و بردگی فرق می‌نهند به دانستن انساب نیازمندند. همهٔ این امور ما را به شناختن انساب فرا می‌خوانند و فضیلت و شرف این علم را تأکید می‌کنند. پس نباید در فراگرفتن آن منعی بوده باشد.

اما حدیثی که از ابن عباس روایت شده که چون نسب پیامبر (ص) به عدنان رسید گفت: نسب‌شناسان از اینجا دروغ گفته‌اند، یعنی از عدنان تا هرچه فرارود، سهیلی این روایت را از طریق ابن عباس منکر شده و گفته است که آن را ابن مسعود روایت کرده. نیز سهیلی از ام سلمه حدیثی روایت کرده که پیامبر (ص) در نسب خود گفت: معدبن عدنان بن اددبن زندبن یری<sup>۱</sup> بن اعراق الثری و ام سلمه گفت: زند، همیسع و یری، نبت یا نابت گیاهی است و اعراق الثری (= خاک نمناک) اسماعیل است و اسماعیل پسر ابراهیم است و ابراهیم را آتش تباه نکرد، همچنانکه ثری (= خاک نمناک) را تباه نمی‌کند.

سهیلی این تفسیر ام سلمه را رد می‌کند و درست هم هست. او می‌گوید که معنی آن، معنی سخن پیامبر است که گفت: همه فرزندان آدم هستید و آدم از خاک است.

و نیز همیسع و آنکه بعد از اوست نمی‌توانند فرزند صلیب اسماعیل باشند. در تأیید آن باید گفت که میان عدنان و اسماعیل فاصله بسیاری است حتی محال است که بگوییم میانشان چهار یا هفت یا ده یا بیست پدر قرار دارد زیرا فاصله زمانی از این هم بیشتر است و ما در آنجا که از نسب عدنان سخن می‌گوییم، از آن یاد خواهیم کرد. پس در آن حدیث برای یکی از آن دو گروه جای تمسک نماند. اما اینکه روایت کرده‌اند که علم انساب چیزی است که نه در دانستن آن سودی است و نه در ندانستش زیانی، کسانی چون جرجانی و ابو محمد بن حزم و ابو عمر یوسف بن عبدالبر رفع این حدیث را به پیامبر (ص) ضعیف دانسته‌اند. حق این است که هر یک از دو طریق را نمی‌توان بطور مطلق رد کرد و نه قبول، زیرا شناخت انساب وقتی پررودر نرود در برخی از امور شرعی چون تعصیب و ولایت و عاقله و وجوب آگاهی از زندگی پیامبر (ص) و نسب خلیفه و فرق میان عرب و غیر عرب در آزادی و بردگی - البته در نزد کسانی که چنین شرطی قایلند چنانکه پیش از این گفتیم - و نیز در امور عادی چون خویشاوندی، امری ضروری است. و سود آن در اقامه ملک و دین آشکار است. پیامبر (ص) و اصحابش نسب به مضر می‌رسانیدند و از آن پرس و جو می‌کردند. و از پیامبر (ص) روایت شده که گفت:

از انساب خود آنچه را موجب خویشاوندی شما می‌شود فراگیرید. و در همه این روایات مراد انساب نزدیک است. اما پیچیدن در انساب دور که برای صحت آنها به دشواری مدرکی حاصل شود و به سبب طول زمان و از میان رفتن طوایف و نسلها، جز به نیروی شواهد و قراین به اثبات نرسند، عملی مکروه است. همچنانکه بعضی از اهل علم چون مالک و دیگران بر این عقیده‌اند. زیرا آدمی را به کاری وامی دارد که برای او فایده‌تی دربر ندارد. معنی سخن رسول خدا (ص) که گفت: از عدنان به آن طرف نسب‌شناسان دروغ می‌گویند نیز همین است، که از آن زمان سالهای بسیار گذشته و همه

آثار آن از میان رفته و چیزی از یقین که موجب شادمانی دل گردد، به دست نمی‌دهد و نه در دانستش سودی است و نه در ندانستش زیانی. والله الهادی الی الصواب.

اکنون در انساب مردم جهان بطور کلی سخن آغاز می‌کنیم و شرح و تفصیل آن را به جای خود وامی‌گذاریم و می‌گوییم که: نسب‌شناسان معتقدند که پدر نخستین آدمیان آدم (ع) بوده است. در قرآن نیز چنین آمده است. اما برخی از ضعفای اهل خبر گفته‌اند که جن و طم دو امت بوده‌اند پیش از آفرینش آدم. ولی این قولی ضعیف و متروک است. آنچه ما از آدم و ذریه او می‌دانیم همان‌هاست که در قرآن کریم آمده است و در نزد همه پیشوایان معروف است. اینان می‌گویند که زمین به فرزندان آدم نسلی پس از نسل دیگر آبادان گشت، تا زمان نوح (ع). و در میان آنها پیامبرانی پدید آمدند چون شیث و ادریس و نیز چند پادشاه و طوایفی صاحب افکار و عقاید چون کلدانیان یعنی موحدان و سریانیان که مشرک بودند. و گویند که صابان از مردم این زمان بودند و از فرزندان صابیء پسر لمک پسر اخنوخ و کیش آن‌ها پرستش ستارگان بود و می‌خواستند که ستارگان از روحانیت خود چیزی به آنان ارزانی دارند. و از این گروه بودند کلدانیان یعنی موحدان. ابواسحاق صابی کاتب، در انساب و عقاید صابین رساله‌ای نوشته است. همچنین داهرمورخ سریانی و بابای صابی حرانی اخبار صابین را ذکر کرده‌اند و از استیلایشان بر جهان سخن گفته‌اند و پاره‌ای از سنن و نوامیس آنها را آورده‌اند. البته آثارشان از میان رفته است.

بعضی می‌گویند که سریانیان از این نژادها بودند. همچنین نمرود و آزدهاق معروف به ضحاک، از پادشاهان ایران، از آنها بودند. ولی محققان این را درست نمی‌دانند. همه متفقند که طوفانی که در زمان نوح و به دعای او رخ داد آبادانی را از روی زمین برانداخت و از آنان نیز که با او در کشتی نشستند فرزندی نماند. پس همه مردم روی زمین از نسل او هستند. و نوح پدر دوم نوع بشر است. و نوح پسر لامک یا لمک است و لمک پسر متوشالخ<sup>۱</sup> (به فتح لام و به سکون آن) و او پسر اخنوخ یا اخنوخ یا اشنخ یا اخنخ است که به روایت ابن اسحاق اخنوخ همان ادریس پیامبر است. او پسر یرد یا یارد پسر مهللایل<sup>۲</sup> یا ماهلایل است و او پسر قاین یا قینان<sup>۳</sup> پسر انوش یا یانش است و او پسر شیث پسر آدم است. معنی شیث عطاالله است. ابن اسحاق و ائمه دیگر اینگونه نسب معین کرده‌اند و در تورات نیز چنین آمده است و در میان ائمه خبر در این اختلافی نیست. اما آنچه ابن اسحاق درباره خنوخ می‌گوید که او همان ادریس صلوات الله علیه است با نظر دیگر نسب‌شناسان مخالف است؛ زیرا در نظر آنان ادریس جد نوح نبوده است و نیز در ستون انساب او از ادریس ذکری نشده است. و حکمای پیشین می‌گویند که ادریس همان هرمس است که از پیشوایان مشهور حکمت به‌شمار است. نیز می‌گویند که صابان از فرزندان صابیء بن لامک‌اند و او برادر نوح علیه‌السلام است و بعضی

۱. متوشلخ در همه جا. ۲. مهلائیل. ۳. قینن.

گویند که صابیء متوشالغ جد نوح است.

و بدان که اختلاف در ضبط این نامها به سبب اختلاف در مخارج حروف است، زیرا این نامها را عرب از یهود گرفته است و مخارج حروف یهود با مخارج حروف عربی فرق دارد. مثلاً در زبان عربی اگر تلفظ حرفی میان دو حرف واقع شود عرب گاه آن را به این حرف و گاه به آن حرف برمی گرداند. همچنین عرب چون کلام غیر عرب را نقل کند، گاه اشباع حرکات را حذف می کند و از این راه در ضبط این نامها اختلاف پدید آمده است.

و بدان که ایرانیان و هندیان طوفان نوح را معتقد نیستند و برخی از ایرانیان می گویند طوفان فقط در سرزمین بابل واقع شده است.

و بدان که در نظر ایشان آدم همان کیومرث است و کیومرث پایان نسب ایشان است. و فریدون شاه در میان نیاکان آنها در حکم نوح است که بر آزدها یا ضحاک مبعوث شد و در اخبار ایشان ازین پس خواهد آمد. در صحت این انساب آنچه در تورات آمده بر روایات دیگر ترجیح دارد و همچنین قصص پیامبران پیشین را که از یهودیان مسلمان شده یا از نسخ صحیح تورات اخذ گردیده می توان به صحتشان ظن قوی داشت. در تورات به نسب موسی علیه السلام و اسرائیل و سبطها و نیز سلسله نسب آنان تا به آدم صلوات الله علیه توجه شده است و اگر تورات منسوخ شده باشد نسب و داستان چیزی نیست که منسوخ گردد، آنچه مهم است این است که در پی یافتن نسخه های صحیح و روایات معتبر باشیم. اما اینکه می گویند که علمای یهود بر حسب اغراض دینی در تورات تغییراتی داده اند، بخاری در صحیح خود از ابن عباس روایت کرده که او گفت: پناه می برم به خدا که امتی از امتها در کتابی که بر پیامبران نازل شده باشد دست برده و لفظ یا معنی آن را تبدیل کنند، بلکه مراد این است که یهود تورات را در تأویل، تبدیل و تحریف کرده اند و شاهد این مدعا سخن خدای تعالی است که گوید: «و عندهم التوراة فیها حکم الله» اگر یهود الفاظ تورات را تغییر داده بودند نمی گفت که توراتی که حکم خداوند در آن است نزد ایشان است.

اما آنچه در باب تحریف و تبدیل تورات در قرآن کریم آمده و به یهود نسبت داده شده معنی آن تأویل است. شاید هم بتوان گفت بر سبیل غفلت و عدم ضبط در بعضی از کلمات آن تحریفی رخ داده باشد. یا به هنگام استساخ کاتبی که نوشتن نیکو نمی دانسته، کلمه ای را تحریف کرده باشد و این بر حسب عادت امکان پذیر است. بخصوص آنکه دولشان از میان رفته و خود در آفاق پراکنده گشته اند و ضابط و غیر ضابط و عالم و جاهلشان یکسان گشته است و به سبب از میان رفتن قدرشان در اثر زوال دولشان، در میان قوم کسی نبوده که کارشان را به صلاح آورد و این خود از علل بروز تبدیل و تحریف بوده است ولی نه آنکه علما و احبار را در آن تعمدی بوده است. با این همه اگر کسی در پی یافتن نسخه صحیح به جستجو پردازد بدان دست خواهد یافت.



باری نسبشناسان و مفسران متفق‌اند که فرزندان نوح که همه نوع بشر از آنها پدیدار آمده‌اند سه تن بوده‌اند: سام و حام و یافث و ذکر آنها در تورات آمده است. یافث پسر بزرگ و حام پسر کوچک و سام پسر میانین بوده است.

طبری در این باب احادیثی بدین مضمون آورده است که سام پدر عرب است و یافث پدر رومیان و حام پدر حبشیان و زنگیان. و در بعضی روایات پدر سیاهان. و نیز در پاره‌ای از روایات آمده است که سام پدر عرب و ایرانیان و رومیان است و یافث پدر ترکان صقلایی و یاجوج و ماجوج است و حام پدر قبطیان و سیاهان و بربرهاست. چنین خبری از مسیب و وهب بن منبه نیز روایت شده است. این روایات فرضاً هم که درست باشند برسیل اجمالند و ما در اینجا ناچاریم آنچه را که محققان در تقسیم هریک از این سه ذکر کرده‌اند، بیاوریم. همچنین طبری آورده است که نوح را پسر ی بود موسوم به کنعان و او همان است که در طوفان به هلاکت رسید و عرب او را یام می‌خواند و نیز او را پسر ی بود به نام عابر که پیش از طوفان بمرده است. و هشام گفت که نوح را پسر ی بود به نام بوناظر. ولی آنچه پس از او باقی مانده بنا بر اجماع و گواهی اخبار همان سه تن هستند. سام پدر همه اعراب است و نیز به اتفاق نسب‌شناسان پدر ابراهیم و فرزندان او صلوات‌الله علیهم است. آنچه نسب‌شناسان را در آن اختلاف است یکی در تقسیمات است و یکی در نسبت دادن غیر عرب به سام.

ابن اسحاق می‌گوید که سام بن نوح را پنج فرزند بود به نام ارفکشاد<sup>۱</sup> و لود<sup>۲</sup> ارام<sup>۳</sup> و اشور<sup>۴</sup> و عیلام<sup>۵</sup> و نام این پنج بدین گونه در تورات آمده است. فرزندان اشور اهل موصل‌اند و فرزندان عیلام اهل خوزستان و از خوزستان است اهواز. و در تورات ذکر فرزندان لود نیامده. و ابن اسحاق می‌گوید که لود را چهار پسر بود: طسم و عملیق و جرجان و فارس. و از عمالیق است جاسم و از ایشان است: بنی هف<sup>۶</sup> و بنی هزان و بنی مطرو و بنی ازرق، و از ایشان است: بدیل و راحل و عفار<sup>۷</sup> و از ایشان است: کنعانیان و بربرهای شام و فراعنه مصر. و از دیگری جز این اسحاق روایت شده که عبد بن ضخم و امیم از فرزندان لوداند. ابن اسحاق می‌گوید که طسم و عمالیق و امیم و جاسم به زبان عربی سخن می‌گفتند و فارس در جانب مشرق در همسایگی آنها جای دارد و به زبان فارسی سخن گویند.

و گفت از فرزندان ارم‌اند: عوص و کاتر و عییل و از فرزندان عوص است عاد. و منازل آنها در ریگستانها و سرزمین احقاف است تا حضر موت. و از فرزندان کاتر است ثمود و جدیس و منازل ثمود در حجر است میان شام و حجاز.

هشام بن الكلبی گوید: عییل بن عوص برادر عاد است. و ابن حزم از قدمای نسب‌شناسان گوید که لاوذ فرزند ارم بن سام، برادر عوص و کاتر است و بنابراین جدیس و ثمود برادرند. و طسم و عملاق یا

۴. اشود.

۳. ارم.

۲. لاوذ.

۱. ارفخشذ.

۷. ظفار.

۶. بنی‌لف.

۵. ظلم.

عملیق نیز برادرند و پسر عم حام و همه پسر عم عاد. هشام بن کلبی گوید: می‌گویند عبد بن صخم بن ارم و می‌گویند امیم بن لاوذ بن ارم. طبری می‌گوید: زبان عربی را عاد و ثمود و عییل و طسم و جدیس و امیم و عملیق می‌دانستند و اینان اعراب عاربه‌اند: نیز می‌گویند که یقطان از اعراب عاربه است. و اعراب عاربه را اعراب بائده می‌نامند، زیرا هیچ یک از آنها بر روی زمین باقی نمانده است. همچنین طبری می‌گوید که می‌گفتند: عاد ارم و چون هلاک شدند گفته شد، ثمود ارم و چون قوم ثمود نیز به هلاکت رسید به سایر فرزندان ارم گفتند ارمان و ایشان نبطی‌ها هستند. هشام بن محمد الکلبی گوید که نبط فرزندان نبط پسر ماش پسر ارم‌اند و سریانیان فرزندان سریان پسر نبط.

و نیز گوید که فارس از فرزندان اشوذن سام‌اند و گویند فارس پسر تیراش<sup>۱</sup> پسر اشوذ. و گویند ایشان از فرزندان امیم پسر لاوذاند و گویند که از فرزندان عیلام‌اند.

و در تورات ذکر پادشاه اهواز آمده است و نام او کدرلاعمرو<sup>۲</sup> از فرزندان عیلم است. و اهواز به بلاد فارس پیوسته است. شاید کسی که چنین گفته پنداشته است که مردم اهواز از مردم فارس‌اند، درست این است که ایشان - چنانکه مذکور افتاد - از فرزندان یافث‌اند. نیز گوید که بریرها از فرزندان عملیق پسر لوداند. ایشان فرزندان تمیله‌اند از م‌ارب پسر قاران پسر عمرین عملیق. و درست این است که ایشان - چنانکه گفتیم - از فرزندان کنعان بن حام‌اند. و در تورات آمده است که پسران ارام چهارتن بودند، عوص و جاتر و ماشک<sup>۳</sup> یا مشح و چهارم حول. و از بنی اسرائیل چیزی در تفسیر این قول نقل نشده جز آنکه جرامقه از فرزندان جاتراند و نیز گویند که کرد و دیلم از اعرابند و این سخنی است بی‌پایه.

ابن سعید گوید: اشور را چهار پسر بود: ایران و نبط و جرموق و باسل. از ایران‌اند: فرس و کرد خزر و از نبط‌اند: نبط و سریان و از جرموق‌اند: جرامقه و اهل موصل و از باسل‌اند: دیلم و مردم جیل. طبری گوید: از فرزندان ارفکشاداند عبرانیان و بنی‌عابر پسر شالح پسر ارفکشاد و در تورات نیز چنین است ولی در مأخذ دیگر آمده است که شالح پسر قینان پسر ارفکشاد. قینان در تورات ذکر نشده زیرا او جادوگری بود که دعوی خدایی می‌کرد.

پاره‌ای معتقدند که نمرود از فرزندان ارفکشاد است، و این قولی ضعیف است و در تورات آمده است که عابر دو پسر داشت: فالج<sup>۴</sup> و یقطان<sup>۵</sup>. بعضی از محققان نسب‌شناس گویند که یقطان همان قحطان است. از فالج ابراهیم علیه‌السلام و فرزندان او پدید آمدند. و ما در آتیه از آن یاد خواهیم کرد. از یقطان شعوب بسیار در وجود آمدند. در تورات نام سه پسر او ذکر شده و ایشان یکی الموداد<sup>۶</sup> که معرب آن المضاض است و او پدر جرهم است. دوم ارم و او پدر حضور است، و سوم شالف<sup>۷</sup> که

۱. طیراش. ۲. کردلاعمرو. ۳. ماش. ۴. فالج. ۵. یقطن. ۶. المرزاد. ۷. سالف.

پدر مردم سلفات است و چهارم سبا که پدر مردم یمن است از حمیر و تبع‌ها و کهلان و هدرماوت یا حضرموت. اینان پنج گروه‌اند. اما هشت گروه دیگر را که از عبرانیان هستند تنها نام می‌بریم و از شرح و بسط آنها آگاه نیستیم و نمی‌دانیم که از کدام بطن هستند. چون: یارج<sup>۱</sup>، اوزان، دقله، عوبال<sup>۲</sup>، ایمائیل<sup>۳</sup>، اوفیر<sup>۴</sup>، حویله و یوبات<sup>۵</sup>.

نسب‌شناسان گویند که جرهم از فرزندان یقطان است و نمی‌دانیم که از چه تیره‌ای. هشام بن کلبی می‌گوید: هندوسند از فرزندان اوفیر پسر یقطان هستند. والله اعلم.

اما یافت، از فرزندان اوست: ترکها و چینیان و صقلابها و یاجوج و ماجوج. نسب‌شناسان در این متفقند ولی چنانکه گفتیم در دیگران میانشان اختلاف است.

به روایت تورات یافت را هفت پسر بود: جومر<sup>۶</sup>، یوان، مادای، ماجوج<sup>۷</sup>، توبال<sup>۸</sup>، ماشک<sup>۹</sup> و تیراس. ابن اسحاق مادای را حذف کرده است و از فرزندان جومر؛ یعنی توجرمه<sup>۱۰</sup> و اشکناز<sup>۱۱</sup> و ریفات<sup>۱۲</sup> یاد نموده است. و در نص تورات بدین گونه است. در اسرائیلیات آمده است که از توجرمه، خزرهایند و از اشکناز صقلابها و از ریفات فرنگیان که آنها را برنوسوس خوانند. و خزر ترکمانها هستند. و همه شعب ترک از فرزندان جومراند ولی نگفته‌اند فرزندان کدام یک از سه پسر او. و ظاهراً از فرزندان توجرمه باشند. ابن سعید ترکها را به ترک بن عامور بن سویل بن یافت منسوب می‌دارد. این انتساب ظاهراً نادرست باشد، زیرا عامور همان کومر (جومر) است که تصحیف در آن راه یافته است.

ترکها را شعب بسیاری است چون تغزغز که تاتارها و مردم ختا باشند و در سرزمین طمغاج ساکن‌اند و قزلق و غز که سلجوقیان و هیاطله از آنهایند و از هیاطله است قوم خلج و هیاطله را سغد نیز می‌گویند. و از شعب ترک است غور و خزر و قفقاق یا خفشاخ و از آنهاست یمک و علان که آزو نیز گفته می‌شوند و از آنهاست، شرکس (چرکس) و ازکس. اسرائیلیان می‌گویند یاجوج و ماجوج از فرزندان ماجوج هستند. ابن اسحاق می‌گوید آنها از فرزندان جومراند و دیلم فرزندان مادای باشند که در عبرانی آنها را ماهان خوانند. نیز از ایشان است همدان. بعضی از اسرائیلیان آنان را از فرزندان همدان بن یافت شمرده‌اند و همدان را هفتمین فرزندان او دانسته‌اند.

اما یوان یا یونان: اسرائیلیان می‌گویند که او را چهار پسر بود: دودانیم<sup>۱۳</sup>، الیسه<sup>۱۴</sup>، کتیم<sup>۱۵</sup> و ترشیش. از این چهار کتیم پدر رومیان است و ترشیش پدر مردم طرسوس و از توبال مردم چین‌اند در مشرق و لیمان در مغرب. و گویند که مردم افریقیه پیش از بربرها آنها بوده‌اند و فرنگیان نیز از آنهایند و نیز گویند که مردم قدیم اندلس از آنها بوده‌اند.

۱. بیارج.	۲. عوتال.	۳. ایمائیل.	۴. اوفیر.
۵. یوفاف.	۶. کومر.	۷. ماغوغ.	۸. قطوبال.
۹. ماشح.	۱۰. توغرمه.	۱۱. اشبان.	۱۲. ریفات.
۱۳. دنود.	۱۴. الیسا.	۱۵. کتیم.	

اما ماشکک، فرزندان او - به اعتقاد اسرائیلیان - در خراسان بوده‌اند و اینک از میان رفته‌اند. بعضی از نسب‌شناسان می‌گویند که اشکناز پدر ایشان است.

اما تیراس به اعتقاد اسرائیلیان پدر فرس (ایرانیان) است. بعضی گویند که فرس از فرزندان جومراند. و خزر و ترک از فرزندان تیراس و صقلابها و برجان و اشبان از فرزندان یاون‌اند و یاجوج و ماجوج از فرزندان جومر. اما همه اینها گمانی بیش نیست و از صواب به‌دوراند. اورسیوس مورخ رومی می‌گوید که قوط و لاطین از فرزندان ماجوج‌اند. و بدینجا سخن در انساب تیره یافت به پایان آمد.

اما حام: از فرزندان او هستند، سیاهان و مردم هند و سند و قبطیان و کنعانیان، به اتفاق همه نسب‌شناسان. و در دیگران اختلافی است که به ذکر آن خواهیم پرداخت.

چنانکه در تورات آمده است حام را چهار پسر بود مصرایم، کنعان، کوش و فوت.<sup>۱</sup> از فرزندان مصرایم - به قول اسرائیلیان - فتر و سیم و کسلو حیم‌اند. در تورات آمده است که فلسطیم<sup>۲</sup> فرزندان آن دو هستند و نگفته است که از کدام یک از آن دو.

جالوت از فرزندان فلسطیم بود. و از فرزندان مصرایم به اعتقاد ایشان گفتوریم بود و می‌گویند که فرزندان اشکناز مردم دمیاط بوده‌اند. و گویند که گفتوریم همان قبطی است که از ساختار کلمه برمی‌آید که قبطی همان قبط است.

از فرزندان مصرایم است، عنامیم که نواحی اسکندریه مسکن فرزندان او بود و نیز نفتوحیم و لودیم و لهایم. درباره این نام‌ها تفسیری به ما نرسیده است.

اما کنعان بن حام: در تورات نام یازده تن از فرزندان او آمده است. از این قرار:

صیدون، که فرزندان او در سرزمین صیدا سکونت داشتند و اموری<sup>۳</sup> و جرجاش<sup>۴</sup> که نخست در شام بودند و چون یوشع بر آن سرزمین غلبه یافت به آفریقه نقل کردند و در آنجا ماندند و از فرزندان کنعان یبوسی<sup>۵</sup> بود که فرزندانش نخست در بیت المقدس اقامت داشتند و چون داود علیه السلام بر بیت المقدس غلبه یافت به آفریقه و مغرب گریختند و در آنجا ماندند و ظاهراً بربرها - همه فرزندان اینان باشند. ولی نسب‌شناسان بربر می‌گویند که ایشان از فرزندان مازیغ پسر کنعان‌اند شاید هم مازیغ به اینان انتساب داشته باشد. و نیز از فرزندان کنعان است، حت<sup>۶</sup> که عوج بن عناق بر فرزندان او پادشاهی می‌کرد. و نیز از فرزندان کنعان است عرقی و اروادی و حوی و اینان در نابلس و سبا و طرابلس سکونت داشتند و صماری و حمات فرزندان او در حمص و حمامقیم شدند و انطاکیه نیز از آنان بود و حما به نام ایشان نامیده شد. اما کوش بن حام، در تورات نام پنج فرزند او آمده است: سبتکا<sup>۷</sup> و رعما<sup>۸</sup>

۱. قوط.	۲. فلسطین.	۳. اموری.	۴. کرساش.
۵. یبوسا.	۶. حیث.	۷. سفنا.	۸. رعما.

و سبت<sup>۱</sup> و سبا و حویله<sup>۲</sup>. از فرزندان رعمه‌اند، شبا<sup>۳</sup> که پدر مردم سند است و ددان<sup>۴</sup> که پدر مردم هند. و نیز در تورات آمده است که نمرود از فرزندان کوش است ولی تعیین نکرده از کدام فرزند او. و نیز گوید که حویله همان زویله است یعنی مردم برقه.

مردم یمن از فرزندان سبا هستند. قبطیان به عقیده اسرائیلیان از فرزندان فوت‌اند. طبری از ابن اسحاق روایت کرده که هند و سند و حبشه که سیاه پوستند از فرزندان کوش‌اند. بعضی از مردم نوبه و فزان و زغاوه و زنگ از فرزندان کنعانند.

ابن سعید گوید که سیاهان همه فرزندان حام‌اند و نام سه تیره از آنها را از نام سه تن دیگر از فرزندان او می‌داند: حبشه منسوب است به حبش و نوبه، به نوبه یا نوی و زنگ به زنج ولی نام پدران دیگر تیره‌ها را ذکر نکرده است. این سه که او نام برده از فرزندان حام نیستند. شاید از اعقاب او باشند.

هشام بن محمد کلبی گوید: نمرود پسر کوش بن کنعان است. اورسیوس<sup>۵</sup> مورخ رومی گوید که سبا و مردم افریقیه یعنی بربرها از فرزندان حویله پسر کوش‌اند. و کوش رایضول می‌نامند.

خداوند داناتر است که این سخنی نادرست است. زیرا - چنانکه گذشت - یضول در تورات از فرزندان یافت است. از این رو گفته است که حبشیان مغرب از فرزندان ددان پسر رعمه از فرزندان مصرایم پسر حام‌اند.

سخن در فرزندان حام به پایان آمد. و این پایان سخن در انساب امم عالم است به صورت کلی. اختلافاتی که در جزئیات هست به یاری و توفیق پروردگار در جای خود خواهد آمد.

---

۴. ددان.

۳. شاو.

۲. جویلا.

۱. سفخا.

۵. اهرشیوش.

## مقدمه دوم

### در کیفیت وضع انساب صاحب دولتان و غیرایشان در این کتاب

بدان که انساب پیوسته در تشعب و تقسیم‌اند و این بدان سبب است که گاه آدمی را سه یا چهار - یا بیشتر - فرزند است و هر یک از آنان نیز صاحب فرزندی باشند. پس هر یک از این فرزندان به منزله شاخه‌ای است که از ساقه رسته باشد یا شاخه‌ای که از شاخه دیگر بیرون آمده باشد و از هر یک از آنها شاخه‌های دیگر رسته است تا به پایان رسد. از این رو پس از سخن در باب انساب امم و شعوب آن شکل شجره‌ای ترتیب دادیم که ریشه و ساقه آن را به نام بزرگترین و کهنترین این شعوب نامیدیم. و عمود نسب به منزله ساقه است و فروعی که از آن منشعب شده‌اند به منزله شاخه‌های آن آنگاه همه آن را در یک صفحه قرار دادیم تا یکباره در خیال نقش بندد و ما را در تصور انساب و تشعب آن بهتر یاری کند، زیرا تصاویر حسی زودتر از معانی غیر محسوس در خیال نقش می‌بندد. و چون این امتهای را دولتها و سلاطین بوده‌اند ما در وهله اول در این شجره به ذکر پادشاهانشان پرداخته‌ایم و سلسله نسب آنها را تا نیایی که همه را دربر می‌گیرد فرابرده‌ایم، بعد از آنکه جای هر یک از ایشان را به ترتیبی که از پی هم آمده‌اند با حروف الف، ب، ج، د، ه معین ساخته‌ایم، بدین طریق که الف به معنی اول و باء دوم و جیم سوم و دال چهارم و هاء پنجم است الی آخر. و چون در آن شجره انساب بنگری، انساب ملوک هر دولتی را خواهی دانست و با آن حروف ابجدی ترتیب آنان را از پی یکدیگر خواهی شناخت<sup>۱</sup>. والله اعلم بالصواب.

---

۱. این شجره‌ها در پایان کتاب آمده است. م.

## نژادهای عرب

### سخن در نژادهای عرب و اینکه آنها نخستین اقوامند و اختلاف طبقات آنها و ترتیب طبقات آنها و انساب هر طبقه‌ای از آنها

بدان که در میان اعراب گروهی بادیه‌نشین‌اند، در چادرها سکونت می‌کنند، براسب سوار می‌شوند و از چارپایانی چون شتر و گوسفند و بز، معیشت خویش فراهم می‌آورند، از شیرشان می‌نوشند و از کرک و مویشان برای گرم کردن خود یا ساختن وسایل خانه استفاده می‌برند و بارهایشان را بر پشت آنها حمل می‌کنند. اینان در مکانهای مختلف فرود می‌آیند و روزی خود را غالباً از شکار حیوانات به دست می‌آورند و گاه نیز به راهزنی می‌پردازند و همواره در سیر و سفرند. گاه از شدت گرما می‌گریزند و گاه از سورت سرما. این قوم در پی یافتن چراگاهها از جایی به جایی رخت می‌بندند و به خاطر مصالح اشتراکشان که برای گذران معیشت و حمل بارها و گرم کردن خود بدان نیاز دارند مسکن خود را در اقلیم سوم برگزیده‌اند. یعنی در سرزمینهای بین بحر محیط، از مغرب تا اقصای یمن و از مشرق تا حدود هند. پس در یمن و حجاز و نجد و تهامه جای گرفتند و نیز سرزمینهایی که تا قرن پنجم بدانجا داخل شدند چون مصر و صحراها و تپه‌های برقه و قسنطینه و افریقیه و مغرب اقصی و سوس. از خصوصیات این سرزمینها این است که غالباً در میان ریگستانها و بیابانها، دهکده‌ها و کوهپایه‌هایی است و در آن دهکده‌ها ملت‌های غیر عرب زیست می‌کنند، در فصل بهار که زمین سبز و خرم می‌شود، عربها می‌توانند مواشی خود را بچرانند و در تابستان برای جمع‌آوری خوراک یکساله خود از غلات و حبوبات به دهکده‌های اطراف بروند. چه بسا به مردم آن آبادیها در این ایام زیان‌هایی برسانند، چون زدن قوافل و چرانیدن کشتزارها پیش از درویدن و غارت

آنها پس از درویدن. مگر مکانهایی که دولت نگاهداری از آنها را برعهده گرفته باشد. چون پاییز فرارسد به بیابانها روی می آورند تا هم اشتران خود را بچرانند و هم آنها در ریگستانها بزایند. چون هوا روی به سردی نهد از بیم آسیب سرما به مناطق گرم که جایگاه زمستانی آنهاست بگریزند. پس اعراب پیوسته در هر سال میان آبادیها و صحراهای بین اقلیم سوم و چهارم در حرکت اند. بالا می روند و سرازیر می شوند. غالباً لباسهای دوخته می پوشند و پارچه ای بر سر می بندند و گوشه های آن را فرو افتاده رها می کنند، گروهی از آنان چون اعراب مشرق با گوشه های فرو افتاده دهان و چانه را می پوشانند و گروهی از آنان چون اعراب مغرب گوشه های زاید را به دور گردن می پیچند و با قسمتی که از زیر چانه بالا می آورند چانه و دهان را می پوشانند، اینان در پیچیدن عمامه های خود از بربرهای زنانه تقلید کرده اند.

در حمل سلاح، بعضی نیزه های خطی خود را حمایل می کنند و از حمایل کردن کمان اعراض دارند. ولی اعراب پیشین و اعراب ساکن مشرق در این عهد هم نیزه را حمایل می کنند و هم کمان را. اعراب همواره در میان اسم دیگر به فصاحت بیان و گشادگی زبان معروف بوده اند و از این رو آنها را بدین نام (عرب) خوانده اند، در زبان آنها اعراب به معنی آشکار کردن است. می گویند «عرب الرجل عما فی ضمیره یعنی آن مرد هر چه در دل داشت آشکار ساخت. و رسول خدا (ص) فرمود: «الثیب تعرب عن نفسها» یعنی بیهوش خود وضع خود را آشکار می سازد. از زمانهای دور اعراب بدین هنر - هنر فصاحت و بیان - شناخته بوده اند. و این قصه که کسری از نعمان بن منذر که از جانب او بر عرب حکومت می کرد طلب کرد تا بعضی از بزرگان و سخنوران عرب را نزد او روانه سازد و نعمان گروهی را نزد او فرستاد، و سخن گفتن آنان در مجلس کسری و در شگفت شدن همگان از فصاحت بیان ایشان قصه ای معروف است. اینها که بر شمر دیم همه علامات و نشانه های این قوم اند. اما آشکارترین علامت و نشانه ایشان نگهداشتن شتران و قیام به زاد و ولد آنها و برخاستن به طلب چراگاهها جهت چرانیدن آنهاست، زیرا گذران معیشتشان بدان وابسته است و از میان نژادهای بشری اعراب را چنین علامت و نشانی است. همچنانکه اقوامی هستند که به گله داری و پرورش گوسفند و گاو اشتغال دارند زیرا گذران معیشتشان از آن است. از این رو چنین نیست که همه اینان که دارای این نشانه ها هستند عیناً دارای یک نسب باشند. ولی با آنکه نسب بعضی از آنها برای بسیاری مجهول است و نسب بسیاری از آنها برای همه ناشناخته باز هم آنها را عرب می گویند چه بسا این علامات و نشانه ها در اقوام دیگر که از نسبی دیگرند نیز یافته شود و آنان نیز عرب خوانده شوند اما غالباً اینان از اقوام دیگر که دارای چنین علامات و نشانه ها نیستند به اعراب نزدیکترند این انتقال در طول زمانهای دراز انجام گرفته از این رو انساب آنها در پرده جهل و خفا افتاده است.

\* \* \*



بدان که نژاد عرب بعد از طوفان و عصر نوح علیه‌السلام در عاد اولی و ثمود و عمالقه و طسم و جدیس و امیم و جرهم و حضرموت و آنچه بدینها پیوسته‌اند، از اعراب عاربه، از فرزندان سام بود. چون آن دور آنها سپری شد و آن امته را خداوند به قدرت خویش از میان برداشت، این نژاد در مردم دیگری که در نسب با آنان قرابت داشتند چون حمیر و کهلان و اعقاب آنها از تبع‌ها و وابستگان آنها از اعراب مستعربه از فرزندان عابر پسر شالح، پسر ارفکشاد، پسر سام بود. پس روزگاران از پی هم آمدند و گذشتند و از آن میان فرزندان فالج پسر عابر، از میان فرزندان سام سرآمد شدند و خداوند از میان ایشان پیامبر خود ابراهیم پسر تارح<sup>۱</sup> را برگزید و تارح همان آزر پسر ناحور پسر سروج<sup>۲</sup> پسر رعو<sup>۳</sup> پسر فالج است.

داستان ابراهیم با نمرود و مهاجرت او به حجاز در قرآن آمده است.

ابراهیم برای تقرب به خدا فرزندش اسماعیل را با مادرش هاجر در حجر جای داد. گروهی از جرهم از آن بیابان می‌گذشتند هاجر به آنها پیوست و اسماعیل در میان آنان پرورش یافت و زبان عربی را از آنان بیاموخت، زیرا پدرش عرب نبود. داستان بنای خانه کعبه هم، چنان است که در قرآن آمده. پس خداوند اسماعیل را بر جرهم و عمالقه که در حجاز سکونت داشتند مبعوث نمود، بسیاری به او ایمان آوردند. فرزندان اسماعیل در حجاز افزون شدند و اقوام دیگری پدید آمدند چون ربیع و مضر و وابستگان آنها از ایاد و عک و نزار و عدنان و دیگر فرزندان اسماعیل. اینان نیز در طول قرون منقرض شدند و دولتشان با ظهور دولت اسلام منقرض شد و با ملل غیر عرب که بر آنان غلبه یافته بودند، درآمیختند و در طول زمان زبان بازماندگانشان فساد پذیرفت. این بازماندگان به صورت قبایلی گاه در بیابانها و ریگستانها زیست می‌کنند و گاه به آبادیها و شهرها می‌آیند. بعضی قبایل عرب در مشرق و مغرب و حجاز و یمن و بلاد صعید و نوبه و حبشه و بلاد شام و عراق و بحرین و بلاد فارس و سند و کرمان و خراسان پراکنده‌اند. امتهایی که به‌شمار و ضبط نیابند و در این روزگار به کثرت خود در شرق و غرب مفاخرت می‌کنند که امروز بیشترین مردم جهانند. و بیشتر از همه آنان بر امور خود، ید قدرت دارند. و چون زبانشان نسبت به زبان مضر که قرآن بدان نازل شده با واژه‌های غیر عربی درآمیخته است ما آنها را اعراب مستعجمه نامیده‌ایم.

پس نژادهای عرب، از آغاز آفرینش تا این زمان، چهار طبقه بوده‌اند که از پی یکدیگر آمده‌اند و هر طبقه را دوره‌ها و نژادها و دولتها و طوایفی بوده که به‌خاطر کثرت نژادها و وسعت دامنه ملکشان بیش از دیگر امم مورد توجه بوده‌اند، و ما اینک در هر طبقه‌ای به بیان احوال نژاد آن و پاره‌ای از ایام و دول آنها می‌پردازیم و نیز کسانی را که در آن طبقه از ملوک و دول بوده‌اند بیان می‌داریم تا مراتب نژادها در خلقت و کیفیت تعاقب آنان آشکار شود. والله سبحانه و تعالی ولی العون.

۳. ارغو.

۲. ساروخ.

۱. نارخ.

### فهرست مطالب این کتاب درباره دولتهای این طبقات چهارگانه و دولتهایی از ملل غیر عرب که معاصر آنها بوده‌اند.

از طبقه نخستین یعنی عرب عاربه آغاز می‌کنیم و به ذکر انساب و موطن و ملک و دولتشان می‌پردازیم. سپس طبقه دوم که عرب مستعربه‌اند، از فرزندان حمیر بن سبا و به ذکر انسابشان می‌پردازیم و پادشاهیشان در یمن و سلسله ملوک تبع و اعقاب آنها، سپس از معاصرانشان از ملل غیر عرب یعنی ملوک بابل از سریانیان سپس ملوک موصل و نینوا از جرامقه، آنگاه قبطیان و ملوکشان در مصر، سپس بنی‌اسرائیل و دولتهایشان در بیت‌المقدس، پیش از ویرانگری بختصر و بعد از آن و از صابثان و ایرانیان و دولتهای آنها، سپس از یونان و پادشاهی اسکندر و قوش، آنگاه از روم و دولت قیصرها و جز آنها. پس به طبقه سوم می‌پردازیم یعنی عرب تابعه از قضاعه و قحطان و عدنان و دو شعبة عظیم آن ربیع و مضر. و از قضاعه و انسابشان آغاز می‌کنیم و پادشاهیشان در آل نعمان در حیره و عراق، از ملوک کنده، یعنی فرزندان حجر آکل المرار، پس به پادشاهان ایشان در شام می‌پردازیم یعنی بنی‌جفنه که در بلقاء حکومت می‌کردند، و اوس و خزرج که در مدینه‌الرسول سکونت داشتند.

آنگاه به ذکر عدنان و انساب آنها که ملک و دولت آنها در قریش بود در مکه. سپس به مسئله نبوت که خداوند بدان، قریش و همه نسل بشر را تشریف بخشید و از هجرت نبوی و سیر رسول خدا (ص) و گروهی که پس از او به خلافت و ملک رسیدند. نخست احوال خلفای چهارگانه را می‌آوریم و آنچه را که در زمان ایشان واقع شده، از رده و فتوحات و حوادث دیگر. آنگاه از خلفای اسلام یعنی بنی‌امیه سخن می‌گوییم و حوادثی که در زمان آنها واقع شد چون مسئله خوارج. سپس به ذکر خلفای شیعه و دولتهایی که در اسلام تشکیل دادند می‌پردازیم که نخستین آنها دولت بنی‌عباس بود و در بیشتر بلاد اسلامی منتشر شد و دیگر دولت علویان که همواره با بنی‌عباس به مخالفت برمی‌خاستند چون دولت اداره در مغرب اقصی، سپس دولت عیبدیه اسماعیلیه در قیروان و مصر. سپس قرامطه در بحرین سوم داعیان طبرستان و دیلم و در پایان علویان حجاز. بعد به ذکر حکومت بنی‌امیه در اندلس و منازعات آنها با بنی‌عباس می‌پردازیم و از دولت آنها سخن می‌گوییم و طوایفی که بعد از آنها آمدند. آنگاه به ذکر مخالفان دعوت عباسی در مغرب و آن نواحی می‌پردازیم و آنان بنی‌اغلب‌اند در افریقیه و بنی‌حمدون در شام و بنی‌المقلد در موصل و بنی‌صالح در حلب و بنی‌مروان در دیار بکر و بنی‌اسد در حله و بنی‌زیاد در یمن و بنی‌هود در اندلس، آنگاه به ذکر داعیان دولت عیبدیه در نواحی مختلف می‌پردازیم و آنان صلیحیون هستند در یمن و بنی‌ابی‌الحسن الکلبی هستند در صقلیه، و صنهاجه در مغرب. آنگاه به ذکر مخالفان دعوت عباسی از عجم چون بنی‌طولون در مصر و پس از آن بنی‌طفیح در شام و مصر و بنی‌صفار در فارس و سجستان و بنی‌سامان در ماوراءالنهر و بنی‌سیککین در غزنه و خراسان و غوریان در غزنه و هند و بنی‌حسنویه از کردان، در کردستان.

سپس به ذکر تحکم کنندگان بر خلفای بغداد از ملتهای غیر عرب می‌پردازیم. اینان صاحبان دو دولت بزرگ‌اند که پس از اعراب در بلاد اسلام به حکومت رسیدند:

خاندان بویه از دیلم و سلجوقیان از ترک. آنگاه به ذکر دولت سلجوقی و خاندانهای حکومتی معاصر آنها می‌پردازیم، چون بنی طغتكین در شام و بنی قطلمش در روم و خوارزمشاهان در بلاد عجم و ماوراءالنهر و بنی سقمان در خلاط و ارمینیه و بنی ارتق در ماردین و خاندان زنگی در شام و بنی ایوب در مصر و شام. آنگاه از ترکان که در سرزمین ترکستان حکومت می‌کردند و بنی رسول در یمن سخن می‌گوییم. سپس به ذکر تتر می‌پردازیم که از ترکان بودند و برضد دولت اسلام و خلافت عباسی برخاستند آنگاه به دین اسلام گرویدند و در آن نواحی حکومتی تشکیل دادند. اینان خاندان هلاکو در عراق و بنی دزشی خان در شمال و بنی ارتتا در بلاد روم‌اند. و بعد از خاندان هلاکو، خاندان شیخ حسن در بغداد و تبریز و آل مظفر در اصفهان و شیراز و کرمان بودند و بعد از بنی ارتتا ملوک آل عثمان از ترکمانان، در بلاد روم و آن سوی آن دیار بودند. آنگاه به طبقه چهارم از مغرب، می‌پردازیم و اینان اعراب مستعجمه‌اند و از آنها کسانی را که در مغرب و مشرق حکومتی داشته‌اند ذکر می‌کنیم. سپس به ذکر بربر و دولتهایشان در مغرب می‌پردازیم. زیرا اینان موضوع اصلی کتاب ما هستند. و در آنجا فهرست دولتهایشان را می‌آوریم. والله سبحانه و تعالی اعلم.

## طبقه نخستین از عرب

و ایشان عرب عاربه‌اند و ذکر نسبشان و سخنی در ملک و دولشان به نحو اجمال

این امت کهن‌ترین و تواناترین و نیرومندترین امتهاستند که پس از نوح آمده‌اند و آثارشان بر روی زمین از دیگران بیشتر است. نیز چنانکه شنیده‌ایم - اینان نخستین نژادهای عرب در میان مخلوقاتند. ولی به سبب گذشت زمان و از میان رفتن نسلهایشان از آنان آگاهی چندانی نداریم جز آنچه در کتاب خدا بدان اشارت رفته است و به صورت وحی از جانب خدا بر انبیاء نازل شده است. از این که بگذریم، چون رشته اسناد تاریخی این اقوام منقطع شده است، برای اثبات اخبارشان به آنچه در قرآن در ضمن قصص پیامبران پیشین آمده باز عمای مفسران در تفسیر آن آیات از اخبار ایشان و ذکر دولتها و جنگهایشان آورده‌اند اعتماد می‌ورزیم، این مفسران اخبار خود را از اسلاف خود و آنها نیز از تابعین و تابعین از صحابه یا از اخبار یهود و علمای اهل تورات که قدیمترین کتابی است که از جانب خداوند نازل شده، برگرفته‌اند. از اینها که بگذریم دیگر به نوشته‌های مفسرین یا کسانی که در بیان آغاز خلقت به صورت اساطیر و قصص قلمفرسایی کرده‌اند چون کتاب «یاقوتیه» (؟) طبری و «البدء» (؟) کسائی، اعتماد نمی‌کنیم. زیرا اینان شیوه قصه‌گویان را پیش گرفته‌اند. یعنی در بیان مطالب خویش جانب صحت را مرعی نداشته‌اند. بنابراین به گفتار آنان و تویق نداریم و شایسته هم نیست که به این قصه‌ها و اساطیر اعتماد ورزیم از این رو آنها را به حال خودشان وامی‌گذاریم.

از اخبار این نژاد از عرب ذکری در تورات نشده است ولی بنی اسرائیل از میان اهل کتاب به زمان آنها نزدیکتر و از اخبارشان آگاهتر بوده‌اند. از این روست که می‌گوئیم به منقولات یهودیانی که مهاجرت کرده‌اند درباره این نژاد از عرب، اعتماد می‌ورزیم. نیز این امته را - چنانکه نقل کرده‌اند -